

پژواک (۱۳۹۵-۹۶)

چرخشی در زمان

خوابی بی‌پایان

این جهان

در خاموشی تا بیکران

صدایی می‌پیچد

راوی زمان

می‌خواند افسون حیات

می‌داند راز سرنوشت

جاودان

قصه‌گوی خوابشان می‌سراید

همراه و هم‌پیمان سوی فرداها

آرام آرام سوزی از درون

جان می‌گیرد اما نمی‌بیند مرگ صد ستاره را

آتشی ناگهان شعله می‌کشد

آرزو در هم شکند

اضطراب در دل‌هایشان می‌جوشد

لحظه‌ی فریاد بر می‌خیزد از آشوب خوابی بی‌امان

پیش رو دنیایی دگر

بی‌قرار هر سو می‌دود سرگردان برجا می‌ماند

التهاب آشکار گامی می‌نهد در غبار

آن سو خفتگان

انتخاب پیوسته راه بیداری درد هشیاری

یا تکرار خواب در پشش کابوسی دگر

گذارد پا در ره نور

شعری نو دارد فریادش می پیچد

پژواکش هر جا